



تغییرات مسئولین بعدی و بالطبع آن نحوه سیاستگذاری‌ها و هدایت‌ها و حمایت‌ها، سرگردگی یاد شده در ابتدای این مقال را ایجاد و حتی تشدید نماید...در تمام دوره‌ها، هیچ اجماعی برای نوعی نگاه کلی به سینمای کودک و نوجوان، تبیین و تشریح نگردید. از همین‌رو، کارگردان و فیلمسازی که با علاقه و اشتیاق و با تحمل همه مشکلات رو به ساخت فیلم برای بچه‌ها آورده بود، سردرگم و با تکلیف‌های ماند که بالاخره سینمای کودک چیست؟ آیا فیلم کودک یعنی خلق فضاهای افسانه‌ای و رؤیاگونه و تخیلی صرف، یا نمایش بی‌پرده تلخی‌ها و برخی واقعیات دردناک جامعه و با نصیحت و شر و شعار مستقیم؟ آیا اصلاً لزومی دارد که برای ساختن فیلم کودک و نوجوان به مخاطب اصلی آنها یعنی بچه‌ها قدر کرد (چنانچه به نظر نمی‌آید بعضی فیلمسازانی که بااصطلاح فیلم کودک ساختند، به چنین مقولایی اندیشیده باشند)، یا این که فقط بیان دلمشغولی‌های فیلمساز و دغدغه‌های ذهنی‌اش، ریزم صهیونیستی به چالش کشید و او را یادآور به سنین مختلف وجود دارد؟ آیا نمایش خشونت به هر شکل، حتی با توجه بیان واقعیات برای همه طبیف‌های سنی کودکان، مطلوب است؟ آیا خشونت تصویری تنها در قتل و کشتار و خون و خونریزی خلاصه می‌شود...و سؤال‌های متعدد دیگری وجود دارد که پاسخ قطعی به آنها حداقل برای رژیم خطی روشن در سینمای کودک و نوجوان، به وجود همان تعریف و دیدگاه مشخص بستگی داشته و دارد و نبود آن دیدگاه و این پاسخ باعث شده که در مقابل سینمای کودکان و نوجوان، به‌ویژه برای سینماگران همچنان این علامت سؤال بزرگ باقی بماند که اصلاً سینمای کودک چیست؟

رسانه‌های جهانی غالب شود و این در واقع یک تمرین قدرت است. ظهور شبکه‌های اجتماعی ایمن بویایی قدرت گفتمانی را تا حد زیادی برای رژیم صهیونیستی به چالش کشید و او را یادآور به حجم گسترده از اعمال سانسورخواه کره و به ایران و فلسطینیان اجازه داد روایت خود را مستقیماً به جهانیان عرضه کند.

۵. نظریه جامعه شبکه‌ای مانوئل کاستلز
تنوری: کاستلز استدلال می‌کند که جامعه مدرن به یک «جامعه شبکه‌ای» تبدیل شده است که در آن جریان اطلاعات، قدرت و ثروت از طریق شبکه‌های دیجیتال و اجتماعی سازماندهی می‌شود و تطبیق آن با جنگ ۱۲ روزه وقایع بعد از هفتم اکتبر نشان می‌دهد«جنگ در فضای مجازی»، «توانمند سازی از پایین» و «جنگ روایت در واقعیت مجازی»- سه عامل مؤید بر این نظریه بودند.

جنگ در فضای مجازی، به جرات می‌توان گفت: این جنگ قطعا گسترده‌ترین یا حداقل یکی از«دیجیتال‌شده‌ترین» درگیری‌های تاریخ بود و هشنگ‌های بر آمده از دیدگاه گفتمانی دو طرف به سرعت در سراسر جهان گسترش یافت.

نکته جالب در این خصوص این هست که به رغم محدودیت‌ها و سانسورهای رژیم صهیونیستی و جهان سطر،ه، جنگ در فضای مجازی، افکار عمومی جهان را به نفع ایران و جبهه مقاومت و فلسطین بسیج کرد و اتفاقات بسیار قابل تامل و غیر از پیش‌بینی‌ها در رقم زد که از جمله آنها مواضع صریح بعضی از سران غربی بود که به حمایت از فلسطین برخاستند.

همچنین مثال دیگر نتیجه این جنگ در فضای مجازی، راه افغانان «هاوگان جهانی صمود» است که چرخش بعضی از سیاستمداران و تظاهرات‌های چند صد هزار نفری در قلب اروپا و با حمایت کشوری مثل اسپانیا و با مرده هلند و... را نیز می‌توانیم در همین بستر جستجو کنیم.

توانمندسازی از پایین: شبکه‌های اجتماعی به فعالان و شهروندان عادی ایرانی و اسرائیلی(به رغم سانسورهای شدید این رژیم) اجازه دادند تا تصاویر، ویدئوها و روایت‌های خود را بدون واسطه رسانه‌های سنتی به اشتراک بگذارند.

جنگ روایت در واقعیت مجازی: این جنگ هم‌زمان هم بر روی زمین و هم در فضای مجازی رخ داد. نبرد برای جلب حمایت بین‌المللی به اندازه نبرد هوایی و موشکی مهم بود و هر دو طرف ظرفیت‌های مجازی خود را تا حد امکان به میدان آوردند.

جمع‌بندی نهایی تطبیق این نظریه‌ها نشان می‌دهد که جنگ ۱۲روزه تنها یک درگیری نظامی نبود، بلکه یک نبرد هویتی عمیق بین دو گفتمان و دو ملت بود- نامیشانی از «شکست گفت‌وگو» و «حاکمیت روایت منطقی قدرت» و همچنین بازتابی از روابط قدرت نابرابر و میراث استعمار که هنوز سعی دارد خود را حفظ و طریق مستعمره‌سازی را به شیوه‌های نوین به پیش برد.

و وقایع بعد از هفتم اکتبر، یک «نبرد گفتمانی» گسترده برای تعریف مفاهیمی مانند «حقانیت»، «عدالت» و «روسم» بود که در قالب یک پدیده شبکه‌ای در عرصه فضای مجازی نیز به عرصه‌ای حیاتی برای اثبات قدرت تبدیل شد.

پنجرهٔ متفاوتی این نگاه به این پدیده پیچیده(جنگ) می‌گشاید و در کنار هم، درکی چندبعدی و غنی‌تر از آنچه در ۱۲ روز رخ داد، ارائه می‌دهند.

(ادامه دارد)



همه چیز در این مملکت به مدیران برمی‌گردد. ما آدم‌های درست‌دردمانی برای این کار داریم و اعتمادمان را هم نشان دادیم. گفته‌ایم ما کسانی هستیم که می‌خواهیم برای کشور کار کنیم. بنابراین باید برای کار سرمایه‌گذاری شود، اما نمی‌شود. من حتی سرمایه‌گذاری را دیدادم که خواستند حرکتی انجام دهند، اما به خاطر مدیریت نادرست در اکران سینمای کودک و نوجوان از جمله

به بهانه برگزاری سی و هفتمین جشنواره فیلم‌های کودکان و نوجوانان سینمای کودک آسیب‌ها و فرصت‌ها

زمان‌بندی بد، بی‌توجهی و تبلیغات ناگلی فیلم‌هایشان نتیجه نگرفت و سرمایه‌شان بازنگشت. اما برخی سینماگران معتقدند که اتفاق وابستگی شدید سینمای کودک به مدیریت باعث افول این بخش مهم و حیاتی سینمای ایران شده است. به طور مثال، محمدتقی فهیم، منتقد و مدرس سینما قبلاً در این سنین تمایل به رویارواری دارد و به نوعی شخصیتش کودک‌متکی بودن صرف به مدیریت است. مدیریتی که حمایتی و هدایتی است، البته این قضیه در سینمای کودک دنیا هم وجود دارد و این امر باعث آسیب‌هایی به سینمای کودک می‌شود؛ طی این سال‌ها انواع کمپنه‌ها و گروه‌های حمایتی تشکیل شده است، اما همه این گروه‌ها فاقد مدیریتی بودند که بتوانند در طول سال ۱۰ فیلم کودک پرمخاطب تولید کنند و این به نظرم به سینمای کودک آسیب زیادی وارد کرده است.

این مستندساز تأکید کرد: سینمای کودک را نمی‌توان از سایر قسمت‌های سینما جدا دانست و وقتی همه سینما دچار بحران است، طبیعی است که سینمای کودک هم دچار همین مشکل باشد.

وی یادآور شد: در دهه شصت و اواسط دهه هفتاد فیلمسازان کودک ما آثار درخشان و مهمی در این حیطه تولید می‌کردند و فیلم‌هایی که تولید می‌کردند مخاطبان کودک را راضی به خانه‌ها می‌فرستاد و تا قبل از رفتن به سینما به سبک و سیاق ویژه و پاسخ به یک سری از التهابات ویژه سیاسی، اجتماعی، سینمایی کودک به فعالیت خود ادامه می‌داد.

این منتقد سینما افزود: سینمای کودک ما با توجه

زننگ مجازی- جنگ تر کیبی جهان زیستی ادراکی در جنگ ۱۲ روزه

عزیزالله محمدی(امتدادجو)

بعد از توقف جنگ ۱۲ روزه ایران و رژیم صهیونیستی، همواره در این ستون تلاش کردیم تا ابعاد مختلف و متنوع و گسترده رسانه‌ای و روایت‌سازی از این جنگ را با تکیه بر تحلیل‌ها، اخبار، آمار و نتایج میدانی بازگو کنیم و وجوه مختلف اجتماعی شکل‌گیری از جنگ و پیامدهای آن را که در قالب جنگ «چند وجهی» و «تر کیبی» و همان‌طور که مطلع هستید؛ وجه غالب این جنگ مستند در گستره توجه به «شکار عمومی» و «پدیده‌های» اجتماعی در دو سوی تلافی بود که به طوریقین اساس و رهاورد نتیجه جنگ در آنجا تعریف می‌شود.

تاریخ جنگ‌های منطقه نشان داده است که رژیم صهیونیستی به طور ذاتی اگر پیش‌بینی مبتنی بر نتیجه مطلوب از اقدامات خود نداشته باشد، اصلاً وارد هیچ کارزاری نمی‌شود؛ پس با این تفصیل و تفسیر و تحلیل‌ها و با طرح جامع و کامل و با شناخت دقیق از نقاط ضعف و قوت ایران و جبهه مقاومت وارد این جنگ شد و تمام ظرفیت اطلاعاتی و تجهیزاتی و پدافندی جهان (غرب، ناتو، آمریکا و بعضی از کشورهای شمالی و جنوبی ایران) نیز به کمک او آمدند.

برای اثبات این موضوع یکی از تحلیلگران داخلی در یک برنامه کارشناسی گفت: اسرائیل ناموس جهان غرب است و تمام عرصه تفکر غرب که قرن‌ها روی هم انباشته شده در اسرائیل جمع شده است و شکست اسرائیل شکست تمامیت جهان غرب است. استعمارگر! محسوب می‌شود و فروپاشی آن، فروپاشی سلسله‌وار غرب را فراهم ساخت؛ به همین دلیل جهان غرب با تمام ظرفیت ممکن پشت رژیم صهیونیستی ایستاده است تا او شکست نخورد و برای آن حتی از عقیه فکری و اندیشه‌ای و «چنان زیستی» خود نیز که در قالب نظریه‌های فرهنگی و اجتماعی تاکنون مطرح شده است بهره جسته که در این فرصت ما بخشی از این نظریه‌های کلیدی و پیامدهای به‌کارگیری این نظریه‌ها در جنگ ۱۲ روزه را برای ایجاد «شناختی» و «دراک» بیشتر تحولات، اقدامات، پدیده‌ها و پیامدها مرور می‌کنیم.

عموم این نظریه‌ها را که بیشترین کاربرد را در تحلیل «درگیری‌های کوتاه‌مدت» دارند می‌توان تحت عناوین مجزای متصل به هم بررسی کرد و به صورت عملی ریمه‌چینی ادراکی و شناختی برای دوران برگیری و پس ساخت را به دست آورد که مهم‌ترین این عناوین را چنین می‌توان نوشت:

۱- نظریه هویت اجتماعی، برای تحلیل نقش تعصبات قومی

۲- نظریه گفتمان، برای بررسی روایت سازی رسانه‌ای

۳- نظریه سازه انگاری، برای فهم تاثیر هویت‌های جمعی

این نظریه‌ها با ایجاد درک بهتر از ریشه‌ها، بویای‌ها و پیامدهای جنگ، فراتر از تحلیل‌های صرفا نظامی و سیاسی هستند که می‌توانند به

رژیم صهیونیستی در حمله به ایران به هنگام مذاکراتی که با آمریکا در جریان بود، چه مداخله مستقیم آمریکا با انجام عملیات نظامی علیه تأسیسات هسته‌ای و چه نمونه‌هایی از عمل رژیم صهیونیستی نسبت به مردم غزه و سران حماس در جغرافیای غزه و سایر نقاط جغرافیایی کشورهای منطقه که این اقدامات در زمان توافقات و گفتوگوها صورت می‌گیرد.

این جنگ نمونه بارز جایگزینی کامل «کنش ابزاری» (استفاده از زور برای رسیدن به اهداف) به جای «کنش ارتباطی» است و اثبات کرد هیچ فضای عمومی برای گفت‌وگوی واقعی بین دو طرف وجود نداشت و ندارد.

نقش رسانه‌ها: رسانه‌های همسو با نظام سلطه در این ایام جنگ دوازده روزه و همین طور از هفتم اکتبر ۲۰۲۳ به بعد ای آنکه به عنوان بستری برای عقالتی‌شدن بحث و درک متقابل عمل کنند، اغلب به ابزاری برای تبلیغات جنگی، تشدید کینه و توجیه خشونت تبدیل شدند و رسانه‌های جهان غرب و نظام سلطه تحت عنوان رسانه‌های اصلی در «حاجات اطلاعاتی» خود ساخته قرار داشتند. مرور عمده برنامه‌های خبری و تحلیلی و

تاریخ جنگ‌های منطقه نشان داده است که رژیم صهیونیستی به طور ذاتی اگر آن را با کل جنگ از هفتم اکتبر به بعد و یا در بازده زمانی جنگ ۱۲روزه تطبیق بدسیم نتایج قابل تفکیکی در دو سوی نبرد شامد تعریف می‌شود.

کل‌گیری هویت متضاد: بر اساس نظریه هویت جمعی و دیگرسازی در این جنگ هویت «ایرانی»، «فلسطینی» در تقابل با هویت برتری جوی «اسرائیلی» تقویت می‌شود. این جنگ یک بار دیگر مفهوم مزه‌های «ما» در مقابل «آنها» را عمیق‌تر کرد.

دیگری‌سازی: در گفتمان دو طرف، طرف مقابل اغلب به عنوان یک موجودیت یکدست، غیرانسانی و ششور تصور می‌شود. برای مثال، رسانه‌های اسرائیلی و حتی جهان سطر، با فریب‌های رسانه‌ای حماس را با «دش» و «یران» را با «ورسیم» مقایسه می‌کردند. رسانه‌های جهان سطره در حالی در تکیاو بودند و هستند تا جریان مقاومت در برابر اشغالگری و استعمار را ترورسیم جا بزنند که هیچ‌گاه به چرایی شکل‌گیری جریان‌های مقاومت که ریشه در نفی ذات و پذیری و تسلیم دارد، نمی‌پردازند. در حالی که رسانه‌های مقاومت و حتی رسانه‌های مستقل در جهان نیز بر اساس شواهد و قرائن و مستندات و گزارش‌های عینی و مسلم، نژادپرستی‌شان و مندن و نسل‌کش هدفمند اسرائیلی‌ها را به تصویر می‌کشند.

بررسی حوادث هفتم اکتبر که در ایام سالروز آن قرار داریم نشان می‌دهد: «به محله شیخ جراح قدس» که یک هویت کلی و جمعی برای فلسطینیان است

در شکل‌گیری «هفتم اکتبر» نقش بسیار تعیین‌کننده داشته و تهدید یا استعمار و روابط قدرت نابرابر بین استعمارگر و مستعمره می‌پردازد. مفاهیمی مانند «مقاومت»، «سابلتین» (روستد) و «شغال» در کانون درگیری را رقم زد.

تطبیق این نظریه با پیشینه جنگ ۱۲روزه را ذیل سه عنوان که هر سه مرتبط با فلسطین است می‌توان گفت‌وگو کرد.

تاریخ استعمار: بسیاری از تحلیلگران، مناقشه اسرائیل- فلسطین را در چارچوب پساستعماری

می‌بینند، جایی که فلسطینیان خود را به عنوان قربانیان پروژه‌ای استعماری صهیونیستی می‌بینند. (البته این لحن تحلیلگران غربی با ایجاد پوشش برای حقانیت فلسطینان همراه هست که صرفاً این مناقشه را از منظر اجتماعی می‌بینند و اشغالگری، تجاوز، توحش و



نگاهی به مستند «جزیره مستحکم»

روایتی از یک شهروند در جه چندم در کشور رؤیاها

مسئله نژادپرستی در جوامع غربی، به قدری عادی است که دیگر هیچ تلاشی برای پنهان کردنش ندارند. این قضیه به خصوص در آمریکا که نژادهای مختلفی در آن جمع شده‌اند، پشدت بیشتری دارد و نابرابری و بی عدالتی نسبت به رنگین‌پوستان، همچنان در آن موج می‌زند؛ نگاه تحقیرآمیز نژادپرستان سفیدپوست، در آمریکا به سایر نژادها به قدری جاری است، که حتی رئیس‌جمهور آمریکا (دونالد ترامپ)، در مورد ایرانی‌ها مانند نیویورک که در آن مردم خواهان انتخاب شهردار مسلمانی به نام «زهران ممدانی» هستند، اعلام جنگ کرده است!

قضیه تهدید نیویورک و شهردار احتمالی‌اش وقتی شدت گرفت که زهران ممدانی که مسلمانی شیعه و هندی‌تبار است، به خاطر خدشامنش مورد علاقه و حمایت مردم قرار گرفت و این مسئله، جمهوری‌خواهان نژادپرست را عصبانی کرده است!

این ماجراها انسان را به این نتیجه می‌رساند که در کشوری که نژادپرستان در آن سلطه دارند، حتی اگر به مردم خدمت بکنیدی و برایشان ارزش قائل بشویدی، باز هم تهدید و محدود می‌شویی؛ چراکه آن‌ها وجود انسانی شما را در رسمیت نمی‌شناسند و تنها شما را در قالب برده‌های تحت استعمار خود می‌خواهند، نه انسانی با حقوق برابر.

مستند «جزیره مستحکم» به کارگردانی «پانس فورد» محصول سال ۲۰۱۷ آمریکا است. این مستند پرونده قتل جوان سیاه‌پوستی را در شهر نیویورک بررسی می‌کند که عدالت در موردش اجرا نشد.

ماجرای قتل اتفاقی
ماجرای مستند جزیره مستحکم، در مورد پرونده قتل جوانی سیاه‌پوست، به نام «ولیم‌فورد جونپور» است. در سال ۱۹۹۲ و در شهر نیویورک، در یک شب عادی، ولیم‌فورد توسط مردی سفیدپوست و سابقه‌دار به نام «مارک» به ضرب گلوله کشته می‌شود.

بعد از این اتفاق، مارک ادعا می‌کند که به خاطر ترس از اینکه شاید ولیم‌فورد او را حمله کند او را کشته است! این در حالی است که طبق گفته‌های دوست ولیم‌فورد قبل از این اتفاق هیچ دعوایی بین آن دو نفر نبود و مهم‌تر از آن، ولیم‌فورد اسلحه‌ای با خودش نداشت، در حالی که مارک مسلح بوده است... در ادامه مستند می‌بینیم کارگردان که خواهر مقتول است، با شاهدان صحبت می‌کند و همگی معتقدند که از طرف پلیس و دستگاه قضایی کم‌کاری‌های بسیار زیادی در این پرونده صورت گرفته است.

در نهایت ۱۳ نفر هیئت‌منصفه سفیدپوست دادگاه، بدون هیچ دلیل موفقی، قاتل سفیدپوست را بی‌گناه دانستند و این بی‌عدالتی باعث شد تا زخمی عمیق بر روح خانواده ولیم‌فورد باقی بماند. ولی بی‌عدالتی به همین جا ختم نشد... بعد از آزادی قاتل، مزاحمت‌های تلفنی و آزارهای زیادی از طرف نژادپرستان اتفاق افتاد به این بهانه که چرا خانواده ولیم‌فورد روی شکایت‌شان پافشاری داشته‌اند! این مزاحمت‌ها تاثیر مخربی روی کل خانواده و به خصوص روی خواهر ولیم‌فورد و باعث شد تا او تصمیم بگیرد روزی، روایت ظلم‌هایی که به آن‌ها شد را در قالب مستندی به تصویر بکشد.



در مستند «جزیره مستحکم»، مخاطبان می‌بینند که خانواده ولیم‌فورد، از زمان پدربزرگش، به خاطر نژادپرستی در رنج و غلب بوده‌اند.

مادر ولیم‌فورد تعریف می‌کند که پدرش را در کودکی به خاطر همین مسئله از دست داده بود، او می‌گوید در آن زمان بیمارستان‌های آمریکا دو بخش مخصوص سفیدپوستان و سیاه‌پوستان داشتند، و البته که مسئولین اهمیتی به بخش سیاه‌پوستان نمی‌دادند، به خاطر همین هم وقتی پدرش را به خاطر حمله آسم به بیمارستان می‌برند، مرد جوان این‌قدر منتظر می‌ماند تا اینکه می‌میرد!

مادر ولیم‌فورد تعریف می‌کند که از زمان کودکی تصمیم می‌گیرد تا با تلاش و درس خواندن، شرایط زندگی‌اش را بهتر کند و موفق به می‌شود. او در امتحان ملی معلمی، نمره ممتاز می‌گیرد و مدیر دبیرستان می‌شود و با یک راننده لوکوموتیو ازدواج می‌کند و برای تحصیلات عالیه بچه‌هایشان زحمت زیادی می‌کشد. در نهایت پسریشان ولیم‌فورد، بعد از فارغ‌التحصیلی و تلاش بسیار، موفق می‌شود در امتحان یک شغل دولتی قبول شود ولی هرگز نمی‌تواند وارد آن شغل شود، چون چند هفته قبل از قبولی کشته می‌شود... در مستند «جزیره مستحکم»، خانواده ولیم‌فورد همگی در مورد بی‌احترامی‌ها و بی‌عدالتی‌هایی که در طول زندگی خود دیده‌اند می‌گویند و عنوان می‌کنند که زمانی در شهر حتی حق ورود به قسمت سفیدپوستان را هم نداشتند! و اگر احیاناً از آن قسمت رد می‌شدند، با توهین و کنک روبه‌رو می‌شدند!

قتل مشروع و قاتلان قلدر!
در مستند «جزیره مستحکم»، می‌بینیم که به راحتی حق و حقوق سیاه‌پوستان زیر پا گذاشته می‌شود. این قضیه از تولد تا مرگ آن‌ها ادامه دارد. ولی چیزی که بیشتر از همه این بی‌عدالتی‌ها آزاردهنده است، حق به جانب بودن نژادپرستان و حساب نبردن از قانون است.

در بخش‌هایی از مستند، خانواده ولیم‌فورد تعریف می‌کنند که بعد از قتل ولیم‌فورد یک ماشین، اعضای خانواده را تعقیب می‌کرده و نیمه‌شب‌ها با خانه‌شان تماس می‌گرفتند و تهدید می‌کردند... این آزارها به جایی رسید که پدر خانواده از ادامه شکایت منصرف شد و به مادر فرزندانش گفت: «کاری نکن دخترها صدمه ببینن، پسر م رو مثل سگ کشتن و هیچ اتفاق هم نیفتاد، حالا فقط دخترها موندن، نگذار اتفاقی براشون بیوفته...» این شدت از بی‌قانونی و قلدری که باعث می‌شود، قاتلان علاوه‌بر گرفتن جان یک انسان، خانواده‌اش را هم با خیال راحت تهدید کنند، هولناک است، مخصوصاً که خانواده ولیم‌فورد کردند، بعد از این اتفاقات پلیس هیچ کمک یا حمایتی از آن‌ها نکرد!

وضعیت خانواده ولیم‌فورد، بعد از شنیدن حکم بی گناهی قاتلش بدتر از قبل می‌شود، در ادامه اعضای خانواده تعریف می‌کنند که بعد از مرگ ولیم‌فورد و بی‌عدالتی که در حقش شد، دیگر روابط خانوادگی‌شان مثل قبل نشد و چیز مهمی در قلب و روحشان نابود شد.

آزارهایی که در تمام عمرشان از طرف سفیدپوستان نژادپرست دیده بودند از یک طرف و پیام‌ها شدن خون تنها پسر خانواده از طرف دیگر، باعث شدت تا این خانواده شادی و سرزندگی‌شان را از دست بدهند و این وضعیت هرگز تغییر نکند.

مستند «جزیره مستحکم»، مورد توجه منتقدین زیادی قرار گرفت و حتی در مراسم اسکار ۲۰۱۸ نامزد دریافت بهترین مستند شد و جایزه بهترین مستند در جشنواره فیلم‌های مستقل کاتهام را هم دریافت کرد. اما واقعیت این است که نه این مستند و نه سیل مستندهایی از این دست، نتوانستند روی وضعیت حاکم بر آمریکا تاثیری بگذارند.

ولنگاری اسلحه‌هایی که دست عده زیادی از مردم پخش شده است در کنار ظلم نژادپرستانه‌ای که انگار تمامی ندارد، هرگز با ساخت چنین کارهایی در آمریکا عوض نمی‌شود ولی سازندگان به آثار خودشان برای راهی از غم، اندوه و ناامیدی تکیه کرده به زندگی‌شان، تصمیم به ساخت چنین آثاری گرفته‌اند.

در مستند «جزیره مستحکم»، پانس خواهر ولیم‌فورد که سزاده این مستند است، عنوان می‌کند که تا مدت‌ها بعد از مرگ برادرش احساس یاس و افسردگی در کنار ترس از تهدیدها رهایش نکرده است.

او در انتهای مستند تلاش‌های ۲۴ ساله برادر جوانش را در راه زندگی محترمانه و شرافتمندانه، در یاد رفته می‌داند و مادرش هم در نقد سیستم قضایی آمریکا و فساد در آن می‌گوید: «بودن در هیئت‌منصفه عالی، بالاترین مقام شهروندی است و نباید بر مبنای نژاد، اعتقاد یا رنگ‌پوست باشد... من احساس می‌کردم که آن‌ها اصلاً برای نمایش انداخت و اگر امروز یا فردا بمیرم، با این اعتقاد می‌میرم که آن‌ها هیچ اهمیتی به پرونده زیر دشتشان ندارند، چون پسرم سیاه‌پوست بود...»